



گفت و گو

انتخابات تجمیعی؛

"نه" بزرگ، آری کوچک و آری بزرگ گفت و گو با سعید لیلان

۸۵/۱۰/۱۲

مردم خدا را شکر می کنند که امنیت وجود دارد و مانند عراق و افغانستان نیست، بنابراین تصمیم می گیرند رأی دهند؟ روان شناسی جامعه ما به کدام سمت می رود.

جامعه ایران احساس می کند از طریق صندوق های رأی می تواند "نه" را نسبت به "آری" محکم تر بگوید. ما هنوز در مرحله ای نیستیم که به کسی محکم "آری" بگوییم. حتی خود آقای خاتمی هم - به تعبیری - "نه" به عملکرد انحصارگرایانه حاکمیتی بود که در نیمه نخست دهه ۷۰ می خواست نوعی پسرفت را بر مملکت حاکم کند.

انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ و رأی آوردن آقای خاتمی هم، "نه" بود؟ با وجود این که آقای خاتمی گفت هر ۹ روز با یک

بهران روبه روست، چرا که مردم فهمیده بودند ایشان چه می گوید. البته در این جریان ها حتماً استثناهایی وجود دارد، چرا که مادر مورد علوم محض صحبت نمی کنیم، ولی هنوز ما در خرداد ۱۳۸۰ در نگرانی بودیم و جامعه هنوز حالت انقلابی خود را از دست نداده بود. در این مورد توضیح می دهم. به نظر می رسد جنبش جامعه مدنی در ایران دارای دو بال بود؛ یک بال اقتصادی و بال دیگر اجتماعی. بال اقتصادی این بود که جامعه ما فشارهای تورمی بسیار سنگینی را در برنامه اول توسعه تحمل کرده بود. یعنی ما بلافاصله پس از خروج از جنگ تحمیلی و نصف شدن تولید ناخالص داخلی ایران، وارد دوره رونق اقتصادی شدیم، ولی این دوره نیز فشار سنگینی را بر مردم آورد و از سویی شکاف طبقاتی را تشدید کرد و چون بد مدیریت شد، آنچنان شد که در تمام سال های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵، سالانه حدود ۵ تا ۶ میلیارد دلار - به طور متوسط - از

درآمد نفتی بسیار نحیف خود را به باز پرداخت اصل و فرع بدهی خارجی مان اختصاص دهیم و این بنیه اقتصادی کشور را ضعیف کرده و سطح مصرف را پایین آورده بود، در عین حال نیروی کار به تعداد سالانه یک میلیون نفر همچنان وارد کار می شد. در کنار این بال



ما شاهد انتخابات خرداد ۱۳۸۰، سوم تیر ۱۳۸۴ و شورا های سوم در سال ۱۳۸۵ بودیم. اگر بخواهید نگاه تطبیقی به این انتخابات داشته باشید، چه دستاوردهایی از این مقایسه ها به دست می آید؟

ما این بار شاهد انتشار اطلاعات دقیقی در مورد انتخابات اخیر به طور رسمی نبوده ایم. آنچه در مورد انتخابات ایران می گویند، این است که نتایج مانند گل دقیقه نود، دور از انتظار است. برای نمونه رأی آقای هاشمی در انتخابات ۱۳۸۴ و همچنین در این انتخابات، دور از انتظار بود. اعتقاد برخی بر این است که از ۲۷ خرداد تا سوم تیر، یک هفته طول کشید، ولی در طی سه روز مردم خیزشی کردند که ای کاش در شوراها شرکت می کردیم و همین خیزش موجب شد چهار

میلیون رأی به نفع آقای هاشمی اضافه شود. در آن روزهای غیر شفاف، CD هایی تخریبی علیه آقای هاشمی و خاتمی منتشر شده بود و شعارهای آقای احمدی نژاد هم علیه عملکرد ۲۷ ساله نظام بود و منتقد درجه یک آن بود، در همان فضا چهار میلیون رأی اضافه شد، بنابراین پس از یک سال و نیم که فضا آرام تر شد و اشتباهات آن طرف هم روشن تر شد، طبیعی بود که این آرا داده شود و اصطلاح گل دقیقه نود در مورد آن صدق نمی کند. با توجه به این نقاط عطف، ویژگی های این انتخابات را نسبت به انتخابات گذشته بیان کنید، همچنین توضیح دهید چه حرکتی در مردم رخ داده که این درصد از آرا به وجود آمده است، در حالی که برنامه های تلویزیونی امریکا در مورد تخریب ایران جذابیت دارد و اثرگذار است، چرا مردم باز هم رأی می دهند؟ از سویی حمله امریکا به عراق موجب شد گفتمان دموکراسی در عراق به طور کلی خاموش شده و گفتمان امنیت مطرح شود. از نوری مالکی،

جمفری و حکیم گرفته تا بوش، چنی، گیتس و همپتون، همه از امنیت سخن می گویند و از فاز دموکراسی عقب نشینی کرده اند. حال چرا مردم ایران با وجود گفتمان امنیت در ایران، گرایش به رأی دادن دارند؟ آیا می توان این نتیجه را هم گرفت که چون گفتمان امنیتی شده،

جامعه ایران احساس می کند از طریق صندوق های رأی می تواند "نه" را نسبت به "آری" محکم تر بگوید. ما هنوز در مرحله ای نیستیم که به کسی محکم "آری" بگوییم

اسفند ۱۳۸۵ و فروردین ۱۳۸۶ (مآزاد ایران)

اجتماعی، جنبش جامعه مدنی پدید آمد و در سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵، جناح راست حاکمیت برای این که دولت آقای رفسنجانی را از کار ببندد، به بدترین و قشری‌ترین نوع سیاست‌های فرهنگی، مدنی و اجتماعی روی آورده بود. از جمله فشار به نسل جوان و جنبش اسلامی کردن دانشگاه‌ها، تبدیل جمهوری اسلامی به امارت یا حکومت اسلامی. می‌خواهم بگویم چون برای نخستین بار در تاریخ ایران، نسل جوان هم‌زمان تفوق عددی و کیفی پیدا کرد، جنبش جامعه مدنی رخ داد، یعنی این جنبش به هیچ وجه سیاسی نبود و اساساً جنبشی مدنی و اجتماعی بود. این جنبش خواستار کوتاه کردن دست حاکمیت از زندگی شخصی شهروند ایرانی بود. در بعد اقتصادی هم این شهروند، شغل و رفاه می‌خواست.

شما گفتید در جامعه ما "نه" قوی‌تر از "آری" است، در این رابطه ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ را چگونه می‌بینید؟

من می‌خواستم به همین جا برسم که جنبش جامعه مدنی ایران در سال ۱۳۷۶ یک "نه" بزرگ بود. حال بدبختانه یا خوشبختانه، خاتمی به هر دو این اهداف جنبش جامعه مدنی، جامه عمل پوشاند، یعنی همین فشار فرهنگی روی جامعه را کم کرد و اتفاقاً پس از ایشان هم این نهضت ادامه پیدا کرد و دیگر این فشار فرهنگی روی جامعه افزایش نیافت. هم این که یک گشایش اقتصادی بسیار جدی در زندگی مردم حاصل شد،

به گونه‌ای که قدرت خرید ما به سرعت افزایش یافت. از سویی درآمد نفتی هم کمک کرد. در سال ۱۳۸۰ هنوز حالت انقلابی پایان نیافته بود، به این دلیل که بخش جناح راست نظام و مخالفان خاتمی در حکومت که ۶۵ تا ۷۰ درصد قدرت را در اختیار داشت، از سال ۱۳۸۱ تصمیم گرفت راه حل چینی را در ایران پیاده کند؛ کاهش فشار فرهنگی - اجتماعی روی مردم، یعنی متوجه شدند هر چقدر بیشتر روی مردم فشار می‌آورند، مردم "نه" گفتن به حکومت را همچنان در انتخابات خاتمی متبلور می‌بینند؛ چرا که گروهی هم دچار افراط‌گرایی شدند و شعار عبور از خاتمی را مطرح کردند. ما در سال ۱۳۸۱، هم به لحاظ اقتصادی به ثباتی نسبی رسیده بودیم و هم از لحاظ فرهنگی و مدنی به استقرار دست یافته بودیم و فشار از روی طبقه متوسط کم شده بود. همین موضوع به خروج مردم از صحنه سیاسی انجامید. مردم متوجه شدند، دیگر بحث رجوع به صندوق رأی، بحث مرگ و زندگی و ناموسی آنها نیست، یعنی دیگر

این گونه نیست که بخواهند به کسی "نه" بگویند. به همین دلیل در انتخابات شوراهای شهر، نفر اول شهر تهران، ۱۵۰ هزار رأی آورد و نرخ مشارکت در شورای شهر دوم به شدت کاهش یافت. این حرکت هم با تندروری در مجلس ششم و هم با تداوم رشد اقتصادی و از سوی دیگر با کاهش فشار فرهنگی حکومت، در انتخابات مجلس هفتم مجدداً افزایش یافت و رد صلاحیت‌های گسترده صورت گرفت و انگیزه مشارکت در انتخابات را کاهش داد. تا این که به انتخابات ریاست جمهوری رسیدیم که در دور اول آن هنوز جامعه به خطری که ممکن بود تهدیدش کند هوشیار نشده بود، اما وقتی که شورای نگهبان اجازه تمدید مهلت انتخابات به مدت دو هفته را نداد، مردم متوجه شده بودند که اگر این یک هفته به دو هفته افزایش یابد، حوادث بسیاری رخ خواهد داد.

مگر بنا بود فاصله دو هفته باشد؟

باید دو هفته باشد. البته ما تا به حال این تجربه را نداشته‌ایم، اما هیچ دور دومی در یک هفته برگزار نشده بود. حتی در انتخابات مجلس که دور دوم برگزار می‌شد. هم به لحاظ بسیج نیروهایی که در حاکمیت بنا بود به تعیین سرنوشت انتخابات کمک کنند و هم به لحاظ جلوگیری از ایجاد ارتباط میان هاشمی رفسنجانی و روشنفکران با مردم، اجازه ندادند این انتخابات بیشتر از یک هفته طول بکشد. اتفاقی که افتاد این بود تنها چهار روز فرصت برای صحبت با مردم بود. پس از بسجی که در مجموع بین مردم و اصلاح طلبان رخ داد، تنها ۴۸ ساعت فرصت بود. اگر روزنامه‌های آن

برای نخستین بار در تاریخ ایران، نسل جوان هم‌زمان تفوق عددی و کیفی پیدا کرد، جنبش جامعه مدنی رخ داد، یعنی این جنبش به هیچ وجه سیاسی نبود و اساساً جنبشی مدنی و اجتماعی بود. این جنبش خواستار کوتاه کردن دست حاکمیت از زندگی شخصی شهروند ایرانی بود. در بعد اقتصادی هم این شهروند، شغل و رفاه می‌خواست

در سال ۱۳۸۱، هم به لحاظ اقتصادی به ثباتی نسبی رسیده بودیم و هم از لحاظ فرهنگی و مدنی به استقرار دست یافته بودیم و فشار از روی طبقه متوسط کم شده بود. همین موضوع به خروج مردم از صحنه سیاسی انجامید. مردم متوجه شدند، دیگر بحث رجوع به صندوق رأی، بحث مرگ و زندگی و ناموسی آنها نیست، یعنی دیگر این گونه نیست که بخواهند به کسی "نه" بگویند

دوران را ببینید، محتوا و سمت‌گیری روز دوشنبه با روز چهارشنبه بسیار فرق می‌کند. چهارشنبه یک خیزش ملی رخ داد. آن چهار میلیون رأی به نظر من در روز چهارشنبه اتفاق افتاد و نه روزهای پیش از آن. اگر این مدت کمی ادامه می‌یافت، چه بسا اتفاقات بیشتری می‌افتاد. نکته جالب توجهی که علاقه دارم در این گفت‌وگو به آن اشاره کنم این است که در ایران طبقه متوسط شهری در حال تأثیرگذاری است و رشد کمی آن پس از جنگ ایران و عراق آغاز شد. ارسطو می‌گوید اسطقس یک جامعه روی همین طبقه متوسط است. محمدرضا پهلوی نیز در آرزوی ایجاد چنین طبقه‌ای بود. ما پیش از انقلاب موفق به شکل دادن چنین طبقه‌ای نشدیم. در اثر هجوم روستاییان به شهر، این طبقه زیر دست و پاله شد. پس از جنگ تحمیلی، جنبه‌های فرهنگی آن در قالب کارمندان دولت، معلمان، فرهنگیان و پرستاران هنوز زنده بود. در دولت آقای هاشمی این طبقه به تدریج

نضج گرفت و افزایش یافت. من تصور می‌کنم از سال گذشته به این سو، این طبقه روی جریان‌های سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار شده است.

● به طور خاص چه امتیازات و ویژگی‌هایی داشت؟

۳۵۰ میلیارد تومان پول شهرداری تهران که رقم بودجه‌ای ندارد گفته می‌شود برای انتخابات هزینه شد، پرونده آن هم بسته نشده و در برخی از کمیسیون‌های مجلس مورد تذکر و سوال قرار گرفته است. از سویی شایع شده بود آقای قالیباف در انتخابات ایران خیلی خرج کرده است. در حالی که گفته می‌شود بین ۳۰ تا ۳۵ میلیارد تومان خرج انتخابات شد. به نظر من دلیل شکست حامیان دولت در انتخابات اخیر در تهران این بود که حرکت‌های ایشان باعث شد طبقه متوسط در تهران عصبانی شود. این طبقه متوسط هنوز در بقیه شهرستان‌ها یا شکل نگرفته و یا به این سرعت عصبانی نمی‌شود، یعنی هنوز بر سر مسائل فرهنگی و سیاسی در شهرستان‌ها مانند شهرهای بزرگ حساسیت وجود ندارد.

● آیا شهرهای بزرگ هم مثل تهران بودند؟

بله و در شهرهای بزرگ هم نتیجه همین شد، یعنی حامیان دولت نهم ۳ درصد کل آرا را به دست آوردند.

● آیا این اطلاعات رسمی است و از سوی وزارت کشور اعلام شده است؟

خیر، من این آمار را از دوستان کارگزاران شنیده‌ام و تحلیل‌هایی است که از روی فهرست‌ها انجام می‌دهند، چون مردم تهران دوباره به شخصیت‌هایی رأی دادند که بسیاری از آنها حزبی و فهرستی نبودند، مانند آقایان دبیر و ساعی. این که چهار نفر از لیست اصلاح‌طلبان، دو نفر از حامیان دولت و بقیه از فهرست آقای قالیباف رأی آوردند، نشان می‌دهد انتخاب از روی فهرست نبوده است.

● آیا این ترکیب مورد توافق دست‌اندرکاران انتخابات بود؟

به نظر می‌رسد در مورد تهران، انتخابات، مهندسی شده بود.

● شما فکر می‌کنید در انتخابات

اخیر، سپاه و بسیج نقش واحدی داشتند یا هر فرد بسیجی یا سپاهی به شخص مورد نظر خودشان رأی دادند؟

من پاسخ این پرسش را به این شکل می‌دهم که اگر این نیروها فرماندهی شوند، همواره به یک جنبه و جهت رأی می‌دهند، چرا که قدرت بسیج فرماندهی شده نیروهای مسلح در انتخابات شورای شهر، مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری به روشنی خود را نمایان می‌کند، اما به نظر می‌رسد در این دوره، آن اراده سیاسی که بخواهد این نیروها را فرماندهی کند وجود نداشت.

● علت آن چه بود؟ آیا به این خاطر

که اینها جزو مردم بوده و از گرانی رنج می‌برند، بنابراین امکان اعمال فرماندهی

در ایران طبقه متوسط شهری در حال تأثیرگذاری است و رشد کمی آن پس از جنگ ایران و عراق آغاز شد، پیش از انقلاب موفق به شکل دادن چنین طبقه‌ای نشدیم. در اثر هجوم روستاییان به شهر، این طبقه زیر دست و پا له شد. پس از جنگ تحمیلی، جنبه‌های فرهنگی آن در قالب کارمندان دولت، معلمان، فرهنگیان و پرستاران هنوز زنده بود. در دولت آقای هاشمی این طبقه به تدریج نضج گرفت و افزایش یافت. من تصور می‌کنم از سال گذشته به این سو، این طبقه روی جریان‌های سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار شده است

واحد به اینها به وجود نیامد، یا اراده‌ای به این منظور نبود؟ تصور می‌کنم از بالا اراده‌ای وجود نداشت.

● نمی‌تواند هر دو این عوامل

دخیل باشند؟

شرایط سیاسی و اجتماعی ما با یکسال و نیم پیش متفاوت نشده است، مگر این که در این حوزه که خود پیروزشوندگان انتخابات ریاست جمهوری چندپاره شده‌اند. یعنی زمینه اجتماعی نداشت، بلکه زمینه قدرت و سیاسی داشت. از آنجاکه از لحاظ سیاسی میان آنها شکاف افتاد، اراده‌ای که اینها را هدایت می‌کرد، به این جمع‌بندی نرسید که همچنان لازم است از فهرست حامیان دولت حمایت شود، وگرنه ما دیدیم که مجموع آرای اصول‌گرایان قدیم، جدید و افراطیون، همچنان از آرای اصلاح‌طلبان بیشتر است، یعنی پیروز انتخابات شوراهاى تهران، مطمئناً اصلاح‌طلبان

نیستند. در بسیاری از شهرهای بزرگ مثل کرج و اصفهان هم اصلاح طلبان پیروز نبودند. به همین دلیل ما می‌توانیم به این جمع‌بندی برسیم که آن بسیج همچنان صورت گرفته، ولی نه در یک جهت واحد. همچنان از لحاظ اجتماعی، طبقه متوسط از سیاست برکنار است، چون خود را در معرض انتخاب مرگ و زندگی مانند خرداد ۱۳۷۶ نمی‌بیند. آن تعدادی هم که در تهران به صحنه آمدند و به آقای هاشمی رأی دادند، به این دلیل بود که در تهران مردم با آگاهی متفاوتی نسبت به شهرستان‌ها به این جمع‌بندی رسیدند که این افراط‌گرایی که در کشور وجود دارد تا چه حد می‌تواند آسیب بزند. میزان دسترسی تهرانی‌ها به اینترنت و ماهواره و نشریات، قابل مقایسه با دیگر شهرها نیست. نگرانی و حدس من این است که اگر آقای هاشمی مجبور می‌شد در سطح ملی انتخاب شود، قطعاً با این پیروزی شکننده انتخاب نمی‌شد و شرایط فرق می‌کرد. در مورد انتخابات ۲۴ آذر اشاره کنم که علاوه بر این ویژگی مهم که این انتخابات شکست افراط‌گرایی بود و نه پیروزی دیگر جناح‌های سیاسی، باید بگویم یک حادثه بسیار مهم دیگر پیروزی آقای هاشمی رفسنجانی بود. به‌تنهایی ۵۸۰ تا ۶۰۰ هزار رأی انحصاری به اکبر هاشمی رفسنجانی در یک شهر، بسیار معنادار بود. این نشان دهنده این است که ایشان بسیار زودتر از آن چیزی که ما فکر می‌کردیم، احیا شد؛ هم از نظر شخصیت و هم از نظر منش و رفتار؛ نشان می‌دهد هنوز آن روشنفکرانی که پیرامون ایشان در سوم تیر ۱۳۸۴ جمع شده بودند، آن اعتقاد را از دست نداده‌اند. علاوه بر آنها، بسیاری از طبقه متوسط که تصور می‌کنم در انتخابات سوم تیر یا غایب بودند یا به سیاست‌های پوپولیستی رأی داده بودند، این

بار کاملاً متوجه شدند و به آقای هاشمی رأی دادند، چرا که شکست افراط‌گرایی تنها شکست یک فرد نبود، بلکه شکست پوپولیسم هم بود که روح حاکم بر این افراط‌گرایی را تشکیل می‌دهد، همچنان ما باید مراقب باشیم. این در بین طبقه متوسط شهرهای بزرگ اتفاق افتاده و آن ساختار پوپولیستی همچنان در شهرهای کوچک و روستا ممکن است وجود و حاکمیت داشته باشد. این موضوع نگرانی دو پاره شدن جامعه ایران را در ذهن من تقویت می‌کند. به نظر می‌رسد آن نگرانی که ما از دو پاره شدن جامعه ایران در سال‌های ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ داشتیم که قشر نوگرا و سنت‌گرا، هر دو دچار افراط‌گرایی چپ و راست می‌شدند، و در حال پاره کردن تمدن ایرانی بودند، این بار نیز این نگرانی به این شکل ظاهر می‌شود که این دو پارگی طبقاتی شود. نکته اینجاست که برای اولین بار در تاریخ ایران - به‌کارگیری واژه اولین بار،

به این علت است که چون هر چقدر در ذهنم جست‌وجو می‌کنم مشابه آن را نمی‌یابم - دولت حاکم به یک نوع شورشگری طبقه محروم جامعه، علیه طبقات متوسط و مرفه دامن می‌زند و از موضع شورشگری و انقلابی‌گری با جامعه برخورد می‌کند. جامعه ما در سال‌های ۱۳۷۹-۱۳۷۸ - بخصوص از ترور آقای حجاریان تا رد اصلاحیه قانون مطبوعات - در معرض یک فروپاشی تمدنی قرار گرفت، به طوری که هر لحظه منتظر بروز یک جنگ داخلی میان افراط‌گرایان نوگرا و افراط‌گرایان سنت‌گرا بودیم، در واقع در حال دو پاره شدن بود. از یک سو سرکوب قشر آونگار و اصلاح طلبان و از سوی دیگر سرریز شدن درآمدهای نفت از هر دو طرف حرارت جامعه اجتماعی را فرونشاند و از هر دو سو به فروکش کردن التهابات اجتماعی انجامید، اما در حال حاضر هم این انتخابات اخیر و هم رفتار دولت به گونه‌ای است که دائماً به این دامن می‌زند که جنگ میان سنت و مدرنیسم تبدیل به جنگ میان طبقات اجتماعی شود و ما نمی‌دانیم اثرات این جنگ طبقاتی چه خواهد شد. معلوم نیست ایشان چگونه موفق می‌شوند، ولی در انتخابات ۲۴ آذر این مسئله همچنان قابل مشاهده بود.

شعارهای پیش از انتخابات این مسئله را نشان می‌داد یا نتیجه انتخابات این موضوع را نمایان کرد؟ توجه دارید که در نتیجه انتخابات مجموع این تفکر ۳/۵ درصد بیشتر رأی نیاورد.

در انتخابات ریاست جمهوری صرف نظر از تقلب‌هایی که گفته می‌شود در آراء صورت گرفت، از ۲۷ میلیون نفر، ۱۷ میلیون نفر که یا فقیر هستند و یا تحت تأثیر شعارهای پوپولیستی قرار گرفتند، یعنی بدنه اصلی کسانی که رأی دادند، طبقات فقیر بودند.

نتیجه این کار نشان دادن شهرستان‌ها در برابر تهران است. برای نمونه دولت می‌گوید بودجه را استانی توزیع کنیم، چرا که سال‌ها در توزیع بودجه به شهرستان‌ها ستم شده. دولت می‌گوید درست است که اگر این وام‌ها بین شرکت‌های بزرگ پخش شود، اشتغال بیشتری تولید می‌شود، ولی این وام‌ها را به ده‌هزار خانوار می‌دهیم، یعنی به پوپولیستی‌ترین شکل ممکن، دولت فقیرترین توده روستایی ایران را هدف قرار می‌دهد. ممکن است این تفکر در این انتخابات ۳/۵ درصد رأی آورده باشد، اما فکر می‌کنم خطر این پوپولیسم به کلی رفع نشده است و از نفس نیفتاده است. ما باید بسیار مراقب باشیم و این نگرش را بازنگری و بررسی کنیم و اشتباه آن را ثابت کنیم. متأسفانه در انتخابات تهران، برخی از اصلاح طلبان شعارهایی دادند که کاملاً در راستای تأیید شعارهای دولت بود. برای نمونه می‌گفتند

از لحاظ اجتماعی، طبقه متوسط از سیاست برکنار است. چون خود را در معرض انتخاب مرگ و زندگی مانند خرداد ۱۳۷۶ نمی‌بیند. آن تعدادی هم که در تهران به صحنه آمدند و به آقای هاشمی رأی دادند، به این دلیل بود که در تهران مردم با آگاهی متفاوتی نسبت به شهرستان‌ها به این جمع‌بندی رسیدند که این افراط‌گرایی که در کشور وجود دارد تا چه حد می‌تواند آسیب بزند

در مورد انتخابات ۲۴ آذر علاوه بر این ویژگی مهم که این انتخابات شکست افراط‌گرایی بود و نه پیروزی دیگر جناح‌های سیاسی، یک حادثه بسیار مهم دیگر پیروزی آقای هاشمی رفسنجانی بود

مالیات‌های تهران نباید خرج مناطق دیگر شود. این حرف هم به لحاظ علمی غلط است و هم از نظر سیاسی یک‌نوع‌اهدای هدیه به جناح رقیب بود. یعنی به نوعی گفتند اگر شما می‌خواهید فقرا را علیه ما بشورانید، ما هم بی‌علاقه به این شورشگری نیستیم. این خطر همچنان وجود دارد و از انتخابات ریاست جمهوری آغاز شده و به دنبال نتیجه انتخابات شوراها به شدت تضعیف شد، اما ما باید این هشدار را بدهیم که ممکن است یک نظریه ملی دیگر مطرح شود و در جهت شورش کردن طبقه محروم علیه طبقه مرفه باشد و امکان بروز چنین نظریه‌ای وجود دارد.

برخی اعتقاد دارند اینها توانستند حداکثر ۴ درصد از رأی واجدین شرایط را به خود اختصاص دهند. در انتخابات اخیر یعنی شورای سوم لیست آنها نتوانست بیشتر از $\frac{3}{5}$ درصد آرا را به خود اختصاص دهد و اگر این دو نقطه را به هم وصل کنیم، خط مستقیمی به دست می‌آید که می‌گوید رأی واقعی اینها در همین حد است، چرا که مدیریت این انتخابات در دست خودشان بود. شورای دوم هم به دست آقای خاتمی بود و هیچ اعتراضی از سوی اپوزیسیون صورت نگرفت. در آن دوران، جامعه از لحاظ اصلاح طلبی در حال انفعال بود، در حال حاضر جامعه کمی تکان خورده است. در این میان، این ده میلیون رأی چگونه تبیین می‌شود. آقای هاشمی در انتخابات نهم ریاست جمهوری گفت به ما ظلم شد و من به خدا شکایت می‌کنم و هدایت سازمان یافته آرا را مطرح کرد.

من معتقدم در همه انتخابات اخیر ما، تقلب روی داده. چه تقلبی از این بالاتر که اگر ما نظام مطبوعاتی و رسانه‌ای ایران را به صد واحد تقسیم کنیم، بدون تردید ۹۵ یا ۹۶ واحد آن صدواوسیماست. از آن ۴ یا ۵ مورد باقیمانده نیز یک مورد اینترنت و ماهواره است و از ۳ مورد دیگر، بیش از دو مورد روزنامه‌های دولتی مانند کیهان، اطلاعات، همشهری، جوان، جام‌جم، رسالت و قدس است. یعنی تمام نقطه تماس اصلاح طلبان با مردم در انتخابات اخیر، به ۶۰ یا ۷۰ هزار نسخه روزنامه اعتماد ملی و اعتماد بود. حتی روزنامه کارگزاران هم جزو اینها نبود. با اطمینان می‌توان گفت بیش از ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر در تهران و کل ایران نتوانستند مخاطب اصلاح طلبان قرار بگیرند. آرای اصلاح طلبان در تهران نیز در حدود ۴ یا ۵ درصد بود.

در مجموع ایران، اصلاح طلبان بیشتر رأی آوردند.

بله، در مجموع کشور این گونه بود. انتخابات شورا با انتخابات ریاست جمهوری بسیار متفاوت است و مردمی است. اگر شما از تهران و شهرهای بزرگ خارج شوید، دیگر مردم

برایشان اهمیتی ندارد که شما اصلاح طلب هستید یا محافظه‌کار، آنها حتی به وابستگی‌های خانوادگی کاندیداها نگاه می‌کنند. من ترجیح می‌دهم انتخابات شوراها در شهرستان‌های کوچک را با تهران متمایز کنم و همچنان معتقدم که در تهران، این انتخابات بیش از این که یک "آری" بزرگ باشد، یک "نه" وحشتناک بود. باید در این نتیجه‌گیری احتیاط کنیم که این انتخابات مجدداً یک اقبال به اصلاح طلبان بوده است، اما قطعاً یک اقبال به هاشمی رفسنجانی بوده است. چون فاصله آرای ایشان با آرای کاندیداها بعد از خود و آرای پیشین خود به قدری شکننده است که به روشنی به ما یک تحلیل می‌دهد، ولی در مورد بقیه ما می‌دانیم که تیم آقای قالیباف بسیار بیشتر از بقیه رأی آورد. این به آن معناست که مردم همیشه به شهردار موجود به نوعی توجه و اقبال دارند.

ایشان در امور شهری هم خیلی کار کرده است.

بله، البته این بحث جداگانه‌ای می‌طلبد. آقای کرباسچی هر روز ۸۵ درصد نیروی خود را صرف خنثی کردن کارشکنی دیگران می‌کرد و تنها می‌توانست ۱۵ درصد را صرف کار بکند. در حال حاضر آقای قالیباف نه تنها صد درصد استفاده می‌کند، بلکه آن ۸۵ درصد کارشکنی هم وجود ندارد. فاصله آقای قالیباف به آقای کرباسچی ۱۸۵ به ۱۵ است. البته مردم به نتیجه کار دارند، از نظر نتیجه به آقای قالیباف به شدت کمک شد. این کمک هم کاملاً سیاسی بود. قرائن هم نشان می‌دهد که آقای قالیباف شهردار مورد نظر رهبری هم بوده‌اند. ضمن این که معتقد نیستم که هیچ‌گونه تغییری در انتخابات شورای تهران و تحولی در ترکیب شورا به عزل آقای قالیباف بینجامد. تحلیلی که می‌توان کرد این است که اگر قرار است ما از انتخابات شوراها نتیجه بگیریم، باید گفت این انتخابات یک "نه" بزرگ به تفکر دولت و یک "آری" بسیار کوچک به آقای قالیباف و یک "آری" بسیار بزرگ به آقای هاشمی رفسنجانی بود. این نشان می‌دهد که طبقه روشنفکر در تهران و شهرهای بزرگ همچنان انسجام دارد و دولت نتوانست بخش مهمی از طبقه متوسط شهرهای بزرگ را با خود همراه کند که بیشتر به دلیل شعارهای اقتصادی دولت نهم بود، چرا که دولت نهم هنوز کار عجیب و بزرگی در اقتصاد نکرده است، بلکه از جهت سیاست خارجی و جهت‌گیری پوپولیستی و از جهت این که مردم شهرهای بزرگ متوجه یک خطر سیاسی خارجی می‌شوند این عصبانیت رخ داد.

بیشترین حساسیت مردم در حال حاضر این است که جنگی اتفاق می‌افتد یا نه؟ در یکسال و نیم گذشته، آقایان روحانی، هاشمی و خاتمی صحبت‌هایی کرده و از سیاست دفاعی خود دفاع کردند و سیاست

شکست افراطگرایی تنها شکست یک فرد نبود، بلکه شکست پوپولیسم هم بود که روح حاکم بر این افراطگرایی را تشکیل می‌دهد

آن نگرانی که ما از دوپاره شدن جامعه ایران در سال‌های ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ داشتیم که قشر نوگرا و سنت‌گرا، هر دو دچار افراطگرایی چپ و راست می‌شدند و در حال پاره کردن تمدن ایرانی بودند، این بار نیز این نگرانی به این شکل ظاهر می‌شود که این دوپارگی طبقاتی شود برای اولین بار در تاریخ ایران، دولت حاکم به یک نوع شورشگری طبقه محروم جامعه، علیه طبقات متوسط و مرفه دامن می‌زند و از موضع شورشگری و انقلابی‌گری با جامعه برخورد می‌کند

شود.

هر عددی از تحریمی ها به جلو بیایند به اصلاح طلبان کمک می کنند. البته باید بگویم که اصلاح طلبان برنامه مشخص و روشنی در انتخابات نداشتند و آقای هاشمی هم حرف مشخص و روشنی نداشت.

به نظر می رسد آقای هاشمی در انتخابات ریاست جمهوری، حساب شده ترین حرف ها را زد. او برنامه چشم انداز ۲۰ ساله را مطرح کرد و امتیازات اقتصادی که به مردم می داد بیش از آقای احمدی نژاد بود. این مطلب را کارشناسان سازمان برنامه و اساتید دانشگاه تأیید کردند، ولی فضای آن روزها به گونه دیگری بود، به طوری که ۲۷ سال نظام زیر سوال می رفت. از ژاک شیراک نقل می کنند که گفته "انتخابات را شعارها برنده می کند، نه برنامه ها." من این جمله را از سفیر پیشین فرانسه در ایران شنیدم. در انتخابات خبرگان مردم تماس آنچنانی با آقای هاشمی نداشتند و فرصتی نبود تا ایشان حرف جدیدی بزنند. صحبت های ایشان در خطبه ها هم خیلی مبهم و کلی بود.

ایشان، خیلی صریح از اعتدال و منطقی سخن گفتن و این که جنگ به ضرر هر دو طرف است سخن گفت. آقای حسن روحانی از برنامه های ایشان حمایت کرد و آن طرف را نقد کرد. آقای هاشمی پس از بازدید از تأسیسات نظنز گفت آمده ام تا این تأسیساتی را که خودم راه اندازی کردم، بازبینی کنم. بارها گفته شد که این کار خاتمی و هاشمی بود و نباید حق کشی بشود و به نام یک نفر تمام بشود. آیا این مواضع در رابطه با انتخابات روی آرای مردم تأثیر نداشت؟

درست است، اما من روی میزان تأثیرگذاری در مخاطبان گسترده ای که ۶۰۰ هزار رأی تولید کنند، بحث می کنم. مردم همچنان از روی قرینه های بسیار جزئی حدس زدند که ممکن است آقای هاشمی نکاتی داشته باشد، اما بیشتر از جهت "نه" گفتن به آن جناح بود.

این که مردم در ۲۲ بهمن، به شواهد مطبوعات خارجی، بسیجی راه می اندازند و می گویند انرژی هسته ای حق مسلم ماست، یک امر اثباتی است، اما آقای هاشمی هم در این خط حق دارد و می گوید من آن را راه انداخته ام. در نتیجه این حضور نمی تواند "نه" به چیزی باشد، بلکه "نه" به انکار دیگران است، یعنی "آری" به عملکرد مثبت خاتمی و هاشمی است که آنها هم یعنی خاتمی و هاشمی هم کاری کرده اند.

با تحلیل شما، عین این اتفاق خبرگان که در مورد آقای هاشمی رخ داد، در مورد آقای حسن روحانی هم باید اتفاق می افتاد. ما باید بگویم مردم آقای هاشمی را به عنوان یک مظهر و سمبل قرار دادند که وقتی آنها مخالف ایشان هستند،

نهاجمی را نقد کردند؛ چرا که می گویند این سیاست ها به محکومیت ایران در شورای امنیت انجامید. آیا فکر نمی کنید این موضوع در آرای آقایان هاشمی و روحانی تأثیر گذاشت؟ به اضافه این مطلب که فهرست نخبگان حوزه و دانشگاه موسوم به لیست آقای مصباح یزدی نیز منهای این دو نفر بود. غافل از این که مردم در سیاست خارجی روند دیگری دارند و سیاست خارجی و واکنش های مترتب بر آن در حال تبدیل شدن به امری داخلی می شود.

البته نقش سیاست خارجی در ساختار اجتماعی ایران در حال افزایش یافتن و مهم شدن است، ولی واقعیت این است که من هنوز نقش تعیین کننده ای برای مسائل بین المللی نمی بینم، چرا که تأثیر آن هنوز روی مردم ملموس نشده است. البته در اولین اثرگذاری همه این وفاداری ها و بی اعتنایی ها فرو خواهد پاشید. مردم هنوز علاقه ای به این که در حوزه سیاست خارجی چه می گذرد ندارند، ضمن این که این موضوع هنوز اثراتی روی مردم نگذاشته است.

آقای هاشمی روی نگرانی مردم از باب سیاست خارجی مرهم می گذارد و می گوید باید اعتدال داشته باشیم، اما طرف مقابل، شورای امنیت را مورد خطاب مستقیم قرار می دهد و آن را نوکر امریکا و اسرائیل می داند. بیش از این که مردم، نگرانی خود را از جنگ نشان دهند، عصبانیت خود را از گفتمان دولت نشان می دهند. البته اگر دلار یک باره ۱۵۰۰ تومان شود و موج تورمی جدی اتفاق بیفتد، این جنبش فراگیر می شود. ما باید ابتدا مردم را تعریف کنیم و گرنه به یک نقطه مشترک نمی رسیم.

شما به این روند در جامعه ما پی نبردید که پس از حمله به عراق الگوی عراقیزه کردن ایران به کلی منتهی شده است. حتی برخی از دانشجویانی که در آن زمان بیانیه بهار بغداد را نوشتند، در حال حاضر به آن بیانیه نقد جدی دارند. در نتیجه فکر می کنم این جنگ در آرای مردم اثرگذار بوده و متجلی شده است. این که می بینید امریکا از آن سوی دنیا، عراق را اشغال می کند، با این تحلیل که نظام لائیک عراق با القاعده بنیادگرا ارتباط دارد و سلاح های کشتار جمعی دارد و همه اینها دروغ از آب در آمد و در پایان هم صدام را اعدام کردند. مردم هم می بینند اگر حکومت کاری کند که احساسات امریکایی ها و غربی ها را تحریک کند، با ایران هم همین کار را می کنند.

بله، این گونه است. اما ما باید ابتدا تعریفی از مردم ارائه دهیم. بله، آن قشر متوسط رو به بالا کاملاً به این جمع بندی رسیده و آنها هم در انتخابات اثر گذاشته اند و رأی تحریمی ها، وارد انتخابات تهران شد. منتها تا این به یک جنبش فراگیر تبدیل شود، هم احتیاج به زمان دارد و هم تحولات بیشتر.

اگر تحریمی ها هم وارد شوند، باید ۲۰ درصد به آرای اصلاح طلبان اضافه

دولت حاکم به یک نوع شورشگری طبقه محروم جامعه، علیه طبقات متوسط و مرفه دامن می زند و از موضع شورشگری و انقلابی گری با جامعه برخورد می کند

متأسفانه در انتخابات تهران، برخی از اصلاح طلبان شعارهایی دادند که کاملاً در راستای تأیید شعارهای دولت بود. برای نمونه می گفتند مالیات های تهران نباید خرج مناطق دیگر شود. این حرف هم به لحاظ علمی غلط است و هم از نظر سیاسی یکنوع اهدای هدیه به جناح رقیب بود. یعنی به نوعی گفتند اگر شما می خواهید فقرا را علیه ما بشورانید، ما هم بی علاقه به این شورشگری نیستیم

اسفند ۱۳۸۵ و فروردین ۱۳۸۶
م. آذرنیان

در نتیجه او می‌تواند اینها را کنترل کند و گزینه مواضع هسته‌ای آقای هاشمی در عین این‌که بسیار عاقلانه است، اما فرصت انتشار در بین توده مردم را ندارد، یعنی اگر خود شما با آقای هاشمی صحبت کنید، ایشان می‌گویند ماکه تریبونی برای ارتباط با مردم نداریم.

اما اشتباهات آنها، خود بهترین تریبون است.

بله، نظر من هم همین است. وقتی آن طرف حرف‌های عجیب می‌زند طبیعتاً مردم به نقطه اعتدال بازمی‌گردند؛ چراکه پیام روشن انتخابات ۲۴ آذر رای به اعتدال بود. خوشبختانه با توجه به سابقه‌ای که از جبهه مشارکت در مورد تندروی‌های گذشته وجود دارد، ولی در این انتخابات عاقلانه عمل کردند و گفتند اگر حتی یک نماینده از ما هم در لیست نگذاشتید، راضی هستیم و پشتیبانی می‌کنیم. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم همین‌گونه عمل کرد. افرادی مثل آقای ابراهیم اصغرزاده که بار اول برای بالا عضو شورا شدند، در این انتخابات جزو ۶۰ یا ۵۰ نفر اول هم نبودند و این نشان می‌دهد که مردم به تفکر اعتدال رای دادند. ذاتاً وقتی انسان به تفکر اعتدال می‌اندیشد، به یاد آقای هاشمی می‌افتد و این خیلی بیشتر از آن است که انسان را به یاد دکتر نجفی بیندازد. به همین دلیل شما فاصله رای آقایان هاشمی و نجفی را بسیار زیاد می‌بینید. رای آقای هاشمی با رای اصلاح‌طلبان در انتخابات شورا، هم از نظر زمینه اجتماعی و هم خاستگاه و منظر، کاملاً متفاوت بود. مردم آقای هاشمی را بیشتر تبلور مخالفت با حرف‌های دولت نهم می‌بینند تا هر چیز دیگری. آقای دکتر نجفی ۲۵ سال سابقه مدیریت و معاونت ریاست جمهوری و کارهای اجرایی و وزارت آموزش و پرورش به مدت

هشت سال دارد. گسترده‌ترین شناخت را توده فرهنگی ما از ایشان دارد و اتفاقاً فرهنگیان از طبقه متوسط هستند. خانم ابتکار هشت سال معاون رئیس‌جمهور بوده‌اند. ایشان بسیار خوش‌فکر و شناخته‌شده در بین بانوان کشور هستند. به هر حال هر کدام اینها حدود ۲۴۰ یا ۲۵۰ هزار رای بیشتر نیاوردند، یعنی اگر ما می‌خواستیم رای خود اصلاح‌طلبان را حساب کنیم، همین تعداد آرا را در میان تهرانی‌ها دارند، اما این رای اصلاً با رای آقای هاشمی متناسب نبود که حدود یک میلیون و ۴۰۰ هزار رای است. ضمن این‌که انتخابات شورای شهر در مجموع مردمی‌تر از انتخابات خبرگان است و مردم معمولاً بین انتخابات شورای شهر و خبرگان، ابتدا شورای شهر را انتخاب می‌کنند. آنچه در انتخابات خبرگان اتفاق افتاد به نسبت اتفاقی که در انتخابات شوراها افتاد، سیاسی‌تر بود. در انتخابات شوراها بدنه اصلی رای مردم به سمت

کسانی رفت که مردم بهترین سابقه اجرایی را از آنها سراغ دارند؛ چراکه آنها همین الان هم در حال اجرا هستند. یعنی اگر جای آقای قالیباف و نجفی را هم عوض کنیم، آنها هم همین قدر رای می‌آوردند. البته این در مورد حامیان دولت صدق نمی‌کند، چراکه "نه" به حامیان دولت به قوت خود باقی است. تصور من این است که مردم در حوزه انتخابات شوراها در تهران به نیروی اجرایی کارآمد و معتدل رای دادند، اما در انتخابات خبرگان، "نه" بزرگ سیاسی، که شما هم اشاره کردید تنها در سیاست خارجی نبود.

برخی می‌گویند از آنجا که رسماً توسط آقای عطر بیانر اعلام شد که آقای هاشمی نمی‌خواست کاندیدا شود و با اصرار مقامات بالا کاندیدا شد و آقای هاشمی اطمینان حاصل کرد که تخریب و هدایت سازمان یافته آرا در کار نیست، بنابراین آرای از این طریق به ایشان اختصاص یافت. آیا چنین گزینه‌ای امکان دارد؟

خیر، ناممکن است. ممکن است تضمین در مورد عدم تخریب و تقلب به وجود آمده باشد، ولی این‌که ایشان به هر نحوی حتماً رای بیاورد، قطعاً صحت ندارد.

آقای هاشمی در انتخابات پیش ۱۲۰ پرونده را در دادگاه نظامی پیگیری نکرد. آقای کروبی هم دنبال نکردند و به حفظ نظام اولویت دادند و از سوی آقای هاشمی، وفادارترین مواضع را نسبت به رهبری داشته‌اند. ایشان گفتند در کابینه اول و دوم خود، نظر مقام رهبری را رعایت کردم. شب انتخابات نهم هم گفتند که تمام افراد کابینه‌ام را با نظر رهبری انتخاب می‌کنم. یا در مورد قطعنامه، آقای هاشمی با انتشار نامه امام درباره صلح، در مقابل کسانی که می‌خواستند بگویند این سیاسیون بودند که جنگ را به امام تحمیل کردند، نشان داد که این‌گونه نیست.

آقای هاشمی فداکاری‌های زیادی برای نظام انجام داده‌اند. خود ایشان به من می‌گفت "سینه من از اسرار نظام زخم است، ولی کسانی که فکر می‌کنند با عصبانیت کردن من می‌توانند این اسرار را بیرون بکشند کور خوانده‌اند." آنچه در این دوره از انتخابات مطرح بود این بود که در مورد آقای هاشمی تخریبی صورت نگیرد.

صحبت این است که بین رهبری نظام و مقام اجرایی در نظام باید تفاوت قائل شد. یک مقام اجرایی نمی‌تواند در مقام رهبری هم ایفای نقش کند.

بله، آقای کروبی جمله زیبایی گفتند که چطور بر یک مهندس عمران امام زمان ظهور می‌کند، اما بر این همه آیت‌الله‌العظمی ظهور نمی‌کند. ساختار موجود در وزارت کشور، به شکلی نبود

وقتی آن طرف حرف‌های عجیب می‌زند طبیعتاً مردم به نقطه اعتدال بازمی‌گردند؛ چراکه پیام روشن انتخابات ۲۴ آذر رای به اعتدال بود

در انتخابات شوراها بدنه اصلی رای مردم به سمت کسانی رفت که مردم بهترین سابقه اجرایی را از آنها سراغ دارند؛ چرا که آنها همین الان هم در حال اجرا هستند. یعنی اگر جای آقای قالیباف و نجفی را هم عوض کنیم، آنها هم همین قدر رای می‌آوردند. البته این در مورد حامیان دولت صدق نمی‌کند، چرا که "نه" به حامیان دولت به قوت خود باقی است. تصور من این است که مردم در حوزه انتخابات شوراها در تهران به نیروی اجرایی کارآمد و معتدل رای دادند

می بیند، یعنی لباس روحانی ایشان برای روحانیت، نقطه کمال است. لباس سیاست ورزی ایشان، برای سیاست ورزان نقطه کمال است و خارجی‌ها ایشان را سیاستمداری تمام عیار می‌دانند. داخلی‌ها ایشان را یک لیبرال تمام عیار در حوزه اقتصاد می‌دانند که به رشد اقتصادی تحرک می‌دهد. شخصیت چندوجهی آقای رفسنجانی در دوره‌های مختلف جامعه ماکه در حال رسیدن به بن‌بست بوده، به داد جامعه رسیده است. هر گروهی از مردم به یک تکه از این شخصیت چنگ زده‌اند و هم ایشان را بالا کشیده‌اند و هم جامعه را از بن‌بست خارج کرده‌اند. به نظر می‌رسد انتخابات ۲۴ آذر در حوزه خبرگان تهران، از این زاویه بود و گرنه در شهرهای دیگر اتفاقی به این روشنی نداشتیم.

۱۰۰ با توجه به این انتخابات، آینده دموکراسی در ایران چه می‌شود؟ فکر می‌کنم با توجه به روند جمعیتی ایران، از اوایل دهه ۱۳۹۰ بسیاری از بحران‌های اجتماعی و اقتصادی ما فروکش خواهد کرد و جامعه به سمت ساختاری بسیار آرام‌تر و متعادل‌تر پیش می‌رود. رشد جمعیت ما از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ شروع شد. بنابراین رشد نیروی کار ما از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰ خواهد بود. از سال ۱۳۹۱ به بعد عرضه نیروی کار تقریباً نصف می‌شود و به تقاضای نیروی کار می‌رسد، یعنی تقاضا به سطح عرضه می‌رسد. بحران بیکاری و التهابات اجتماعی ما از سال‌های ۹۱ به بعد کم خواهد شد و این به آرامش فضای سیاسی - اجتماعی ایران می‌انجامد. من به دهه ۹۰ ایران - بویژه از اواسط این دهه به بعد - فوق‌العاده خوش بین هستم. این را براساس تحولات جمعیتی و اقتصادی قابل پیش‌بینی می‌گویم. در حال حاضر، عرضه نیروی کار سالانه یک میلیون نفر است، در آن سال‌ها ممکن است به زیر ۶۰۰ هزار نفر کاهش یابد.

۱۰۱ به نظر می‌رسد گفتمان امنیت در منطقه رشد می‌کند. چنانچه گفتمان دموکراسی در عراق رخت بر بسته است و بسیاری از مردم که رأی می‌دهند، می‌گویند که همچنان در ایران امنیت است. شما این روند را چگونه می‌بینید؟ واقعیت قضیه این است که جامعه ما بسیار متکثرتر از همسایگان ماست. ما ظواهر را رعایت نمی‌کنیم - یعنی عیب بزرگ حکومت ما هم این است - اما باطن حکومت ما بسیار دموکراتیک‌تر از کشورهای همسایه است. ما در برخی حوزه‌ها معادل ترکیه هستیم. در آنجا هم خط قرمزهای روشنی وجود دارد.

نکته دیگر این‌که به نظر من سیاست‌های آمریکا در قبال منطقه و بخصوص ایران به قدری اشتباه است که دائماً رادیکالیزم و افراط‌گرایی را در کشور ما توجیه می‌کند و به آن حیات دوباره می‌دهد و بنویس خودشعارهای افراطی در ایران نیز ثوکان‌ها را توجیه می‌کند. امریکایی‌ها و تندروهای داخل دائماً در حال توجیه یکدیگر هستند. در حال حاضر سیاست‌های آمریکا، کاملاً مغایر با آزادسازی فضای سیاسی در ایران است و به هیچ‌کس این انگیزه را نمی‌دهد که به سمت آزاد کردن فضای سیاسی در ایران حرکت کند. رفتارهای آمریکا عملاً ضد دموکراسی در منطقه است.

جامعه ما بسیار متکثرتر از همسایگان ماست. ما ظواهر را رعایت نمی‌کنیم - یعنی عیب بزرگ حکومت ما هم این است - اما باطن حکومت ما بسیار دموکراتیک‌تر از کشورهای همسایه است

که کسی بتواند برخلاف میل جناح دیگر، تقلب گسترده بکند. آقایان ثمره هاشمی، پورمحمدی و ذوالقدر مثلاً را تشکیلی می‌دهند و به نظر می‌رسد این بار تقلب سیستماتیک کمتر از پیش بوده است. شما در انتخابات شورا هم دیدید که میزان رد صلاحیت‌ها در شهر تهران، به مراتب کمتر از شهرستان‌های دیگر بود و در این رابطه توافقی نبود. در جاهایی که توافق در بالا بود، مانند تبریز و اصفهان، همه اصلاح‌طلبان به طور گسترده رد صلاحیت شدند. به طریق اولی همین موضوع را می‌توان به رأی آقای هاشمی رفسنجانی تعمیم داد. تقلب در مورد آقای هاشمی چیزی نیست که اگر به نفع ایشان اتفاق می‌افتاد، در ساختار کنونی وزارت کشور حتی به مدت یک ساعت پنهان بماند.

۱۰۲ آقای هاشمی هم در سوم تیر از تقلب اسم نبرد، بلکه گفت هدایت سازمان یافته آرا بود. ولی این بار در جریان گذشته، تخریبی در کار نبود.

در مورد انتخابات شوراها شبهاتی وجود دارد که چرا اعلام نتایج نهایی طول کشید و آرام‌تر زیاد شد. یا این‌که خانم پروین احمدی نژاد اصلاً در فهرست اولیه ۱۵ نفره نبود، ناگهان بالا آمد. هر چند حساسیتی که در شوراها وجود داشت، در خبرگان نبود. در شعبه‌های اخذ آرا بسیار دیده شده که نام آقای رفسنجانی را نوشتند و زیر اسم‌های دیگر را خط کشیدند و به کس دیگری رأی ندادند.

۱۰۳ آقای هاشمی برنامه‌های خود را در خطبه‌ها ارائه داد و چشم‌انداز ۲۰ ساله را مطرح کرد و گفت برخی از موضع‌گیری‌های موجود با چشم‌انداز ۲۰ ساله و قانون اساسی مغایرت دارد. مردم هم به نقاط مثبتی که در برنامه ریزی اشاره کردند، رأی دادند. نظر شما چیست؟

من معتقدم که مردم آنچنان از چشم‌انداز ۲۰ ساله مطلع نیستند، ولی صحبت شما در این جهت که این رأی مردم بود، کاملاً صحیح است.

۱۰۴ آقای هاشمی پیش از انتخابات و پس از آن احساس کرد که جریان منسوب به خط فکری آقای مصباح با مشی رهبری و شورای انقلاب تفاوت دارد و یا با مواضع انقلاب که پیشتر همگی بر آن اتفاق نظر داشتند مخالف‌اند. آقای هاشمی فردی با هویت و شناخته شده و هماهنگ با نظام است. مثلاً مقام رهبری اعلام کردند ۸۰ درصد صنایع خصوصی شود، در حالی که آقای احمدی نژاد گفت باید صنایع خصوصی شده را برگردانیم.

پیشنهاد آقای هاشمی ۶۵ درصد بود و مقام رهبری ۸۰ درصد نوشتند. من می‌گویم آن هدایت سازمان یافته آرا هیچ‌گاه به نفع آقای هاشمی اتفاق نیفتاده است. جامعه ما وقتی به آقای هاشمی می‌اندیشد، به واقع ایشان را یک روحانی نمی‌بیند؛ من ایشان را به عنوان یک تکنوکرات عمل‌گرا و فردی که طرفدار نظرات کارشناسی است و افکار روشن اقتصادی دارد و طرفدار لیبرالیسم اقتصادی است می‌دانم و معتقدم روی این تعریف‌ها در مورد آقای هاشمی همه اشتراک داریم، کمترین وجه، وجه روحانیت ایشان است. در عین حال، نکته جالب این است که حوزه قم هم ایشان را به عنوان یک روحانی روشن